

درجه‌های نظامی در تاریخ بیهقی

حامد علیزاده (کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد)

مقدمه

در میان لقب‌هایی که در تاریخ بیهقی، به لشکریان نسبت داده شده است، برخی درجه‌اند، برخی مقام‌اند و برخی دیگر وظیفه‌اند. در این مقاله، به تفاوت درجه نظامی از یک سو و مقام و وظیفه از سوی دیگر، پرداخته شده است. تشخیص تفاوت میان مقام نظامی و درجه نظامی به آسانی تشخیص مقام و درجه سرهنگ بوعلی کوتوال است. به یقین سرهنگی درجه اوست و کوتوالی مقام او. مقامش را می‌توان هر لحظه از او ستاند و کس دیگری را به جایش نشاند، ولی اگر ارتقای درجه نیابد، سرهنگی‌اش همیشه با او خواهد بود. مقام محل تنازع است، ولی درجه نه. یک مقام فقط از آن یک تن است، ولی یک درجه می‌تواند از آن کسان باشد. شغل یا وظیفه نظامی نیز با دو مورد پیشین فرق دارد. اگر وظیفه و تخصص کسی تیراندازی یا شمشیرزنی باشد، این وظیفه نه مقامی است که بتوان بر سر آن رقابت کرد و نه درجه‌ای که بتوان با آن جایگاه اصحابش را شناخت.

درجه‌های نظامی

۱- سروثاق

باید پایین‌ترین درجه پس از غلامی در سیستم نظامی غزنوی باشد. در تاریخ بیهقی یک بار از آن سخن رفته است: «چند تن از سرهنگان و سروثاقان در نهان تقرب کردند» (بیهقی ۱۳۵۶، ص ۱۶۰). چنان‌که از ظاهر این واژه پیداست، سروثاق باید فرد ارشد در یک

وثاق باشد. وثاق در تاریخ بیهقی فقط به معنای «حجره» و «اقامتگاه» نیست، بلکه در قاموس نظامی معنای دیگری دارد. وثاق کوچک‌ترین واحد تشکیلاتی در سیستم نظامی غزنوی است که به یقین از دستگاه سامانی به ارث مانده است. هر وثاق یک دسته ده نفره از غلامان لشکری است و هر کدام از این ده نفر یار دیگران خوانده می‌شده است. به اصطلاح، هر وثاق شامل ده یار هم‌وثاق بوده است. در تاریخ بیهقی، در سه جای گوناگون، به ده نفره بودن وثاق‌ها اشاره شده است.

نخست پس از مرگ آلتونتاش خوارزمشاه هنگامی که خواجه احمد عبدالصمد از غلامان می‌خواهد که برای یک شب اسبان خود را تحویل دهند و بر شتر سوار شوند. غلامان در پاسخ می‌گویند: «فرمان برداریم بدانچه خواجه فرماید. از هر وثاقتی ده غلامی یک غلام سوار باشد و با سرهنگان رود تا دل ما قرار گیرد» (بیهقی، ص ۴۵۱).

بار دوم هنگامی است که بیهقی حکایتی می‌آورد که بونصر مشکان از خوارزمشاه آلتونتاش شنیده است. آلتونتاش خاطره‌ای نقل می‌کند از هنگامی که غلامی بوده است در لشکر سبکتگین و در لابه‌لای سخنش می‌گوید: «من و نه یار من از آن غلامان بودیم که شب و روز یک ساعت از پیش چشم وی غایب نبودیم» (همان، ص ۵۸۲).

بار سوم در سال ۴۲۶، پس از شکست حاجب بگتغدی در جنگ نسا، سوری دو سوار برای رساندن خبر شکست به نیشابور می‌فرستد. آن دو سوار پس از شرح کامل شکست می‌گویند: «ما را و هشت یار ما را صاحب دیوان نامزد کرد با این لشکر آوردن اخبار را و ما ندانیم تا حال یاران ما چون شد و کجا افتادند» (همان، ص ۶۳۲).

۲- سرهنگ سیمین کمر

درجه‌ای ست بالاتر از سروثاق و پایین‌تر از سرهنگ زرین کمر. بیهقی یک بار از این اصطلاح نام برده است: «و بر اثر وی سرهنگ محمودی سه زرین کمر و هفت سیمین کمر ...» (بیهقی، ص ۳۷۳). چنان‌که پیداست جنس سیمین یا زرین کمر بند برای سرهنگان همان کاربردی را داشته است که درجه‌های امروزی بر دوش افسران. چنان‌که از متون کهن فارسی برمی‌آید هر سرهنگ فرمانده یک خیل است و خیل یک واحد نظامی است که گویا از به هم پیوستن وثاق‌ها تشکیل می‌شده است. بیهقی از فرماندهی سرهنگان بر خیل‌ها سخن گفته است: «... و بر اثر ایشان خیل یک‌یک سرهنگ می‌آمد سخت نیکو و تمام سلاح و خیل خیل می‌گذشت و سرهنگان زمین بوسه می‌دادند و می‌ایستادند» (همان، ص ۴۰).

در قابوس‌نامه نیز از رابطه خیل و سرهنگ سخن گفته شده. عنصرالمعالی سالار را فرمانده قوم و سرهنگ را فرمانده خیل دانسته است: «یک‌یک سالار و سرهنگ را نامزد همی کن و همی فرست و گوی یا فلان تو رو با قوم خویش و یا فلان تو نیز رو با خیل خویش» (عنصرالمعالی، ص ۲۲۴)، و نیز در آداب الحرب و الشجاعة آمده است: «بهتر احتیاطی و بزرگ‌تر کار در لشکر آن است که تعبیه نگاه داری به توفیق خدای و سرهنگی را بفرمایی تا خیل خویش را از سواران و پیادگان نگاه دارد با سلاح تمام» (فخر مدبر، ص ۳۴۱).

بیهقی بعضی سرهنگان را سرهنگان باخیل خوانده است. در جایی می‌نویسد: «ده سرهنگ باخیل سوی بخارا تاختی بدادند» (بیهقی، ص ۴۳۷) و در جایی دیگر می‌آورد: «... و بر اثر ایشان گوهرائین خزینه‌دار این پادشاه که مر وی را برکشیده بود و به محلی بزرگ رسانیده، درآمد و چند حاجب و سرهنگان این پادشاه باخیل‌ها و خیل‌ها می‌گذشت و مقدمان می‌ایستادند» (همان، ص ۳۷۳). در آداب الحرب و الشجاعة از سرهنگان خیل‌دار نام برده شده: «... و سرهنگان که خیل‌داران باشند، یاران خویش را بر جای می‌دارند» (فخر مدبر، ص ۳۵۸).

ازین اشارات معلوم می‌شود که همه سرهنگان دارای خیل نبوده‌اند. این موضوع ماهیت سرهنگی را به‌عنوان یک درجه نظامی روشن می‌کند، زیرا همان‌گونه که در آغاز گفتیم، درجه نظامی در معنای دقیقش برای بیان رتبه است نه برای بیان وظیفه.

۳- سرهنگ زرین‌کمر

درجه‌ای است بالاتر از سرهنگ سیمین‌کمر. تنها دلیلی که برای تقسیم سرهنگان به دو گونه زرین‌کمر و سیمین‌کمر داریم همان اشاره بیهقی (ص ۳۷۳) است که در قسمت پیشین آوردیم.

نویسنده این مقاله هنوز شاهد‌های روشنی در چگونگی فرق نهادن میان این دو گونه سرهنگ در اختیار ندارد و همین‌قدر می‌داند که تفاوت میان این دو فقط در کمربندهایشان نیست.

۴- نقیب

درجه‌ای است پایین‌تر از حاجب. بیهقی می‌گوید: «و گفتندی که این قراتگین نخست غلامی بود امیر را، به هرات نقابت یافت و پس از نقابت، حاجب شد امیر مسعود را»

(بیهقی، ص ۱۳۴). بیهقی، آنجا که از رئیس و مهتر علویان نام می‌برد، نقیب را به معنای دیگری هم به کار برده است (بیهقی، ص ۲۴، ۷۳۰، ۷۳۲، ۷۳۳، و ۸۱۶). وی در معنایی نزدیک به همین آلتونتاش حاجب (که جز آلتونتاش خوارزمشاه بوده است) در شرح گذشته خویش می‌گوید: «من نقیب خیل‌تاشان امیر محمود بودم» (ص ۸۲۲). خیل‌تاشان یکی از اصناف لشکرنده و منظور آلتونتاش از نقیب بودن ریاست بر کل سازمان خیل‌تاشان است. امروز هم نقیب در زبان عربی، از جمله به همین دو معنی به کار می‌رود؛ اول در معنای «یکی از درجه‌های نظامی» و دوم به معنی «رئیس اتحادیه».

چنان‌که از متون کهن دانسته می‌شود، نقیب معنایی شناور دارد میان درجه نظامی و شغل نظامی. در متون فارسی، آنگاه که از نقیب سخن رفته است بیشتر به وظیفه و شغل ایشان در لشکر اشاره شده است تا جایگاهشان به عنوان افسر. از تاریخ بیهقی این‌گونه برمی‌آید که نقیب وظیفه نقابت یک طایفه از لشکریان را برعهده داشته است. در جایی می‌گوید: «نقیب هر طایفه برفت و لشکر به جمله بازگشت» (بیهقی، ص ۷). اینکه هر طایفه که یک بخش از کل لشکر است یک نقیب داشته باشد، دلیلی است بر اهمیت جایگاه نقیب از نظر رتبه. بیهقی چند بار از کاری که نقیبان انجام می‌دهند سخن گفته است: «حاجب بزرگ گفت: نقیبان را باید گفت تا لشکر بازگردند» (همان)، «نقیبان را بخواند و گفت لشکر را باید گفت تا به تعبیه درآیند و بگذرند تا خداوند ایشان را ببیند» (همان، ص ۴۰).

وظیفه نقیبان نقابت لشکر است و نقابت به معنی «عرض دادن لشکر یعنی مرتب کردن صفوف آن» است. در آداب الحرب و الشجاعة آمده است: «بیشتر لشکرکشان روز حرب نقابت و صف راست کردن خود کنند» (فخر مدبر، ص ۳۴۰) و یکی از وظایف نقیبان حفظ تعبیه لشکر در میدان جنگ است. صاحب آداب الحرب می‌گوید: «نقیبان و عریفان همی گردند با سلاح تمام و هر کس را به جای او نگاه می‌دارند تا خللی نیفتد» (فخر مدبر، ص ۳۴۱).

به نظر نویسنده این مقاله، نقیبان کارمندان دیوان عرض هستند که البته خود بخشی از تشکیلات نظامی است. در آداب الحرب آمده است: «نخست سوار برگستوان و تمام سلاح را عرض کنند و نام و حلیه بنویسند، بعد از آن پیادگانی که برای حسبت و یاری آمده باشند عرض کنند و نسخه کنند و به نقیب لشکر دهند تا به روز حرب همه بدان ترتیب حاضر آیند» (فخر مدبر، ص ۲۷۶).

خاقانی باد صبا را به نقیبی مانده کرده‌است که سپاه بهار را عرض می‌دهد:
داد نقیب صبا عرض سپاه بهار کز دو گروهی بدند^۱ یاوگیان خزان

(دیوان خاقانی، ص ۳۳۲)

گفتیم که نقابت مکانی شناور دارد میان درجه نظامی و شغل نظامی. آداب الحرب و الشجاعة ازین نظر فرقی با تاریخ بیهقی ندارد: «بعد از آن هر خیلی که مواجب دارند و پیادگان را هم خیل خیل عرض کنند و بنویسند در اهتمام فلان نقیب یا فلان سرهنگ» (فخر مدبر، ص ۲۷۶). از سخن پیشین دانسته می‌شود که نقیب همچون سرهنگ می‌توانسته‌است فرماندهی کند.

۵- حاجب

در دستگاه غزنوی، حاجب معادل ژنرال امروزی است. درجه حاجبی ابتدای ژنرالی است. در تاریخ بیهقی، حاجب به دو معنی به‌کار رفته‌است. اول به‌معنای «دربان و پرده‌دار» و دوم «درجه ژنرالی». در تاریخ بیهقی، حاجبان نظامی وظیفه خود را این‌گونه بیان می‌کنند: «ما بندگانیم، جنگ را باشیم و بر فرمانی که یابیم کار می‌کنیم و شمشیر می‌زنیم تا مخالفان به مراد نرسند» (بیهقی، ص ۶۱۴).

یکی از دلایلی که نشان می‌دهد حاجبی درجه‌ای نظامی است، شیوه برخورد با بوبکر حصیری و منگیتراک است در هرات. هنگامی که سلطان مسعود می‌خواهد به‌ظاهر این دو را تشویق کند، منگیتراک را که فردی نظامی است خلعت حاجبی می‌دهد و به حصیری که غیرنظامی است خلعتی مناسب ندیمان می‌پوشاند (همان، ص ۵۶).

در دیوان امیرمعزی بارها حاجب در معنی «ژنرال» به‌کار رفته‌است:

آنچه کردند به صد لشکر از این پیش ملوک او به یک حاجب و یک نامه و یک فرمان کرد

(دیوان امیرمعزی، ص ۱۹۲)

از هیبت شمشیر تو ای شاه جهاندار شد رایست بدخواه نگون‌بخت و نگون‌سار
لشکرش یکایک همه گشتند بر این سوی چه حاجب و چه میر و چه سرهنگ و چه سالار

(همان، ص ۲۷۳)

۱. صورت واژه از نسخه بدل است.

گر حاجب تو حمله برد بر لب جیحون
ور چاوش تو خیمه زند بر در بیکند
از بس فزع و بیم نیابند به شب خواب
خانان و تکینان به بخارا و سمرقند

(همان، ص ۱۷۹)

گر سوی هند رسد یک نفر از لشکر تو
ور به کشمیر برد حاجب تو تاختنی
رای هند از فزع آن نفر آید به نفیر
اوفتد زلزله در جان امیر کشمیر

(همان، ص ۳۵۲)

۶- حاجب بزرگ

بالاترین درجه نظامی است که گاه به صورت زعیم‌الحجاب (بیهقی، ص ۹۴) آمده است. در تاریخ بیهقی از حاجب بزرگ بیشتر با لقب حاجب بزرگ و گاه با لقب حاجب نام برده شده است. یک تشکیلات نظامی مستقل که تابع یک حکمران است فقط یک حاجب بزرگ دارد، اما امیرزادگان و امرای محلی که برای خویشتن حکومتی تشکیل داده‌اند نیز یک حاجب بزرگ دارند. چنان‌که آلتوتناش حاجب، زمانی که در ری، در خدمت امیر مسعود بوده است، حاجب بزرگ بوده (همان، ص ۸۲۲)، اما درجه‌اش درجه سلطانی نبوده است، زیرا که در خدمت امیرزاده بوده نه سلطان. جایگاه حاجب بزرگ شباهت بسیار دارد با جایگاه ارتشبد^۱ در زمان ما.

منابع

- امیرمعزی، محمدبن عبدالملک (۱۳۱۸)، دیوان امیرمعزی، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- بیهقی، محمدبن حسین (۱۳۵۶)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل‌بن علی (۱۳۸۲)، دیوان خاقانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۶۴)، قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی.
- فخر مدبر، محمدبن منصور (۱۳۴۶)، آداب الحرب و الشجاعة، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، اقبال.